

# وحدت حقّه حقیقه حق تعالی در اندیشه دینی و فلسفی علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۸/۱۱

محمدعلی اردستانی\*

## چکیده

واحد یا حقیقی است یا غیر حقیقی. واحد حقیقی، یا ذاتی است که متصف به وحدت است و یا ذاتی است که عین وحدت است؛ به نحوی که فرض تکثر در آن محال است و این، واحد به وحدت حقّه حقیقه است که غیر از وحدت عددی است. در اندیشه دینی و فلسفی علامه طباطبایی، از طرفی وحدت عددی از حق تعالی نفی گردیده است؛ زیرا وحدت عددی مستلزم محدودیت واحد است و از طرف دیگر، وحدت حقّه حقیقه برای حق تعالی اثبات شده است؛ به این معنا که در ذات حق سبحان، وحدت، عین ذات بوده و واحد و وحدت یک چیز است؛ از این رو هیچ گونه کثرتی را در ذات متعالی او نمی توان فرض کرد و احادی الذات بوده و در خارج و عقل و وهم انقسام نمی پذیرد. این نوشتار در صدد نشان دادن تطابق نظر دینی و نظر فلسفی در مسئله وحدت حقّه حقیقه حق تعالی در اندیشه علامه طباطبایی است. این مقصود به شیوه ترکیبی انجام گرفته است.

واژگان کلیدی: وحدت، وحدت عددی، وحدت حقیقه، وحدت حقّه حقیقه.

\* استادیار گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

## گفتار اول: اختلاف عقول در ادراک و تصدیق در مسئله توحید

به نظر علامه طباطبایی، پژوهشگر متعمق در معارف کلی، تردیدی ندارد که مسئله توحید، دورترین مسائل از جهت غور و دشوارترین مسائل از جهت تصور و ادراک و پیچیده‌ترین مسائل از جهت حل است؛ چون برجستگی و بلندی این مسئله از مسائل عمومی عامی که فهم‌ها توان درک آنها را داشته و قضایای متداولی که نفوس با آنها مأنوس بوده و قلب‌ها آنها را می‌شناسند، بالاتر است. در مسئله‌ای این چنین، عقل‌ها در ادراک آن و تصدیق به آن اختلاف پیدا می‌کنند؛ زیرا نوع فکری که انسان بر آن سرشته شده، متنوع است؛ افراد انسان از جهت نیروی جسمانی مختلف‌اند و این به اختلاف اعمال اعضا و قوای ادراکی آنها منجر شده است. این اختلاف، از نظر تیزذهنی و کندذهنی، مرغوبی و پستی و استقامت و کجی، در فهم و تعقل اثر می‌گذارد. هیچ تردیدی در این مطالب وجود ندارد و قرآن هم در مواردی، این اختلاف در فهم و تعقل را تقریر کرده است (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۸۶-۸۷). برخی آیات در این زمینه از این قرار است:

اول:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»: بگو آیا برابرند آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند، تنها صاحبان خرد متذکر می‌شوند (زمر: ۹).

دوم:

«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ»: پس اعراض کن از کسی که از یاد ما روی گردانیده است و جز پست‌ترین زندگانی را نخواسته است، این آخرین درجه بلوغ ایشان از علم است (نجم: ۳۰).

سوم:

«فَمَا لَهُوَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»: این قوم را چه شده است که بر آن نیستند که سخنی را دریابند؟! (نساء: ۷۸).

چهارم:

«انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»: بنگر که چگونه ما آیات را برای آنان

روشن می‌سازیم، سپس بنگر به کجا در دروغ و افک و غیر حق گراییده می‌شوند!  
(مائده: ۷۵).

به نظر علامه طباطبایی تفاوت درک مردم در تلقی معنای توحید خدای متعال، از روشن‌ترین مصادیق این اختلاف درک‌هاست؛ زیرا گرچه آنها بر آنچه (مبدأ واحد) فطرت انسانی با الهام خفی‌اش و اشارت دقیقش اعطا می‌کند، اتفاق دارند؛ ولی اختلافی عظیم و نوسانی وسیع در تقریر مسئله وجود خدای تعالی در فهم‌های آنها وجود دارد. فهم برخی از انسان‌ها در این مسئله در این حد است که بت‌ها و صنم‌هایی که از چوب و سنگ و حتی از کشک و گلی که از بول‌های گوسفندان به دست آمده، ساخته‌اند و شریک و قرین خدای متعال قرار داده‌اند. حق تعالی پرستیده می‌شود، چنان‌که آنها پرستیده می‌شوند؛ از حق تعالی درخواست می‌شود، چنان‌که از آنها درخواست می‌شود؛ در برابر حق تعالی خضوع می‌شود، چنان‌که در برابر آنها خضوع می‌شود. این انسان در این حد درنگ نکرد و کار را به جایی رساند که به گمان خود، بت‌ها را بر خدای متعال غلبه داده و روی به بت‌ها نموده و خدای متعال را ترک کرده است و بت‌ها را بر حاجت‌های خود امیری داده و خدای متعال را معزول داشته است. نهایت پندار این انسان در مورد وجود خدای متعال، نظیر پندار او در مورد آلهه‌ای است که او یا انسانی مثل او با دست خود ساخته است. از این رو، صفت وحدتی را که آنها برای خدای متعال اثبات می‌کنند، نظیر همان صفتی است که هر یک از بت‌هایشان را به آن توصیف می‌نمایند و آن، وحدت عددیه‌ای است که اعداد از آن تألیف می‌شوند (علامه طباطبایی، همان، ج ۶، ص ۸۷).

خدای متعال می‌فرماید:

«وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ»؛ و در شگفت شدند از اینکه بیم‌دهنده‌ای از خود ایشان به سوی ایشان بیاید و کفار گفتند: این [شخص] جادوگری است بسیار دروغ‌پرداز، آیا خدایان متعدد را خدای واحد قرار داده است؟! به درستی که این چیز عجیبی است (زمر: ۶).

اینان دعوت قرآن به توحید را- که نمونه‌هایی از آن خواهد آمد- دعوت به اعتقاد به وحدت عددی که در مقابل کثرت عددی است، قلمداد نموده‌اند؛ در حالی که قرآن

کریم در برخی آیات، به کنارزدن و ترک کردن خدایان کثیر و روی آوردن به خدای یگانه و به کنار گذاشتن تفرقه در عبادت خدا فرامی خواند؛ زیرا هر امت یا طایفه یا قبیله-ای، معبودی را که اختصاص به آنها داشت، اتخاذ نموده، در برابر معبود دیگران خضوع نمی کردند (علامه طباطبایی، همان، ج ۶، ص ۸۷-۸۸). نمونه‌هایی از دعوت قرآن به توحید از این قرار است:

اول:

«وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: معبود شما معبودی است یگانه، معبودی جز او نیست (بقره: ۱۶۳).

دوم:

«هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»: اوست زنده، معبودی جز او نیست، پس او را بخوانید، در حالی که دین را برای او خالص کرده باشید (مؤمن: ۶۵).

سوم:

«وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ»: معبود ما و معبود شما، یکی است (عنکبوت: ۲۵).

## گفتار دوم: انحراف از مجرای اصلی و فطری در مسئله توحید

به نظر علامه طباطبایی اعتقاد به وجود صانع برای عالم سپس اعتقاد به یگانه بودن او، از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان متفکران این نوع، دایر بوده و فطرت ثابت در آنها به این اعتقاد، هدایتشان می‌نماید؛ حتی هنگامی که در معنای بت‌پرستی که مبنی بر شریک قرار دادن است، دقت و اندیشه بسیار نمایم، چنین می‌یابیم که بر پایه توحید صانع و اثبات شفیعان نزد صانع مبتنی است؛\* گرچه از مجرای اصلی‌اش منحرف شد و وضعیتش به اعطای استقلال و اصالت به آله‌ای جز «الله» برگشت. فطرت دعوت‌کننده به توحید اله، گرچه به اله یگانه‌ای دعوت می‌کند که عظمت و کبریایش از جهت ذات و صفات نامحدود است، جز اینکه از یک جانب، الفت و انس انسان به واحدهای عددی در ظرف زندگی‌اش و از جانب دیگر، ابتلای ملیین به بت‌پرستان و مشرکان و

\* قرآن کریم از زبان آنها چنین نقل می‌کند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»؛ یعنی ما عبادت نمی‌کنیم آنها را مگر به جهت اینکه آنها ما را قدمی به الله نزدیک سازند» (زمر: ۳).

غیر آنها به دلیل نفی تعدد آلهه، عددی بودن وحدت را مسجّل نمود و حکم پیش گفته فطرت را به منزله مغفول قرار داد. بدین جهت سخنان به جای مانده از فیلسوفان در مصر قدیم و یونان و اسکندریه و کسانی که پس از آنهایند، وحدت عددی را افاده می‌کند، حتی فیلسوفی مثل شیخ‌الرئیس در شفاء به وحدت عددی تصریح نموده است و کلام کسانی که پس از اویند تا حدود قرن دهم هجری، بر همین مجرا می‌باشد. احتجاجات متکلمان بر توحید نیز بیش از وحدت عددی را افاده نمی‌کند؛ در عین اینکه این حجت‌ها عموماً از قرآن عزیز اخذ شده است. این، چیزی است که از کلمات اهل پژوهش در این مسئله جمع و ثابت می‌شود (علامه طباطبایی، همان، ج ۶، ص ۱۰۳-۱۰۴).

### گفتار سوم: وحدت حقه حقیقه حق تعالی از نظر دینی و فلسفی

واحد یا حقیقی است و یا غیر حقیقی. مقصود از واحد حقیقی آن است که به خودی خود و بدون واسطه در عروض متصف به وحدت شود؛ مانند انسان واحد و مقصود از واحد غیرحقیقی بر خلاف آن است؛ مانند انسان و اسب که در حیوانیت متحدند. واحد حقیقی، یا ذاتی است که متصف به وحدت است؛ مانند انسان واحد و یا ذاتی است که عین وحدت است (همو، ۱۴۲۰، ص ۱۲۹)؛ به گونه‌ای که فرض تکثر در آن محال است (همان، ص ۱۹۵)؛ مانند وحدت صرف از هر چیزی و چون در این قسم، وحدت عین ذات است، واحد و وحدت یک چیز است (همان، صص ۱۲۹ و ۱۸۲). از نظر دینی و فلسفی، حق سبحان، وحدتی در ذات دارد که نمی‌توان هیچ‌گونه کثرتی را در آن فرض کرد و این وحدت، عین ذات حق است؛ به نحوی که فرض کثرت در ذات او مساوق با عدم فرض ذات است.

به نظر علامه طباطبایی آنچه قرآن عزیز از معنای توحید تبیین نموده، نخستین است که در تعلیم این حقیقت از معرفت برداشته شده است. با این وصف، کسانی که در علوم قرآنی مرآده داشته‌اند، مانند مفسران و صحابه و تابعین سپس کسانی که نزدیک به آنها می‌باشند، این بحث شریف را مهمل گذاشته‌اند. در این جوامع حدیث و کتب تفسیری به جا مانده از آنها، نه به بیان شرح‌دهنده و نه به طریق استدلالی، هیچ اثری از این حقیقت وجود ندارد. به گزارش علامه طباطبایی ما بیانی که پرده از این حقیقت

بردارد، نیافتیم، جز آنچه در کلمات امام علی - علیه أفضل السلام - به خصوص وارد شده است؛ زیرا کلام اوست که گشاینده درب این حقیقت و بردارنده ستر و حجاب آن، با هدایت‌مندان‌ترین راه و واضح‌ترین طریق برهانی می‌باشد؛ سپس آنچه در کلمات فیلسوفان اسلامی بعد از قرن دهم هجری وجود دارد که به اعتراف خود آنان، این حقیقت را از کلمات امام امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده کرده‌اند (همو، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۰۴). اینک به بیان و دلیل دینی و فلسفی و تطابق آنها در نفی وحدت عددی و اثبات وحدت حقه حقیقیه حق تعالی از دیدگاه علامه طباطبایی می‌پردازیم.

## مقام اول: بیان و دلیل دینی

بیان و دلیل دینی در دو بخش انجام می‌پذیرد: بخش اول، بیان و دلیل قرآنی و بخش دوم، بیان و دلیل روایی.

### بخش اول: بیان و دلیل قرآنی

#### ۱. مقهوریت وحدت عددی به چیرگی محدودیت

به نظر علامه طباطبایی، قرآن در تعلیم عالی خود، وحدت عددی را از اله - جلّ ذکره - نفی می‌کند؛ زیرا این‌گونه وحدت تمام نمی‌شود مگر به تمیّز این واحد از آن واحد به محدودیتی که بر آن چیره شده و او را مقهور ساخته است و به تقدیری که بر آن سیطره پیدا کرده و او را مغلوب ساخته است. مثال این مسئله، آب حوض است؛ هنگامی که ما آن را در ظروف بسیاری متفرق سازیم، آب هریک از ظرف‌ها آب واحدی است، غیر از آب واحدی که در ظرف دیگر است. دلیل اینکه این آب، آب واحدی شد که از آب ظرف دیگر تمیز دارد، این است که آبی که در ظرف دیگر است، از آب این ظرف سلب شده و با آن اجتماع ندارد. همچنین این انسان، انسان واحدی گردید؛ زیرا آنچه برای انسان دیگر می‌باشد، از او سلب شده است. اگر این‌طور نبود، انسانیتی که بر این انسان و آن انسان صادق است، نه می‌توانست واحد بالعدد باشد و نه کثیر بالعدد. پس محدودیت وجود است که قاهر بر واحد عددی بوده و آن را مقهور ساخته و سبب واحد شدن آن می‌شود، آنگاه با انسلاب

این وحدت از بعضی جهات، چنان‌که صفت اجتماع به وجهی عارض شود، کثرت عددی پدید می‌آید (همان، ص ۸۸).

## ۲. قاهریت و غالبیت حق تعالی و نفی وحدت عددی

تعلیم قرآنی، این حقیقت را به ما عطا می‌کند که خداوند سبحان، قاهری است که مقهور نیست و غالبی است که قطعاً چیزی بر او غلبه نمی‌کند؛ از این رو، درباره او نه وحدت عددی متصور است و نه کثرت عددی. برخی آیات در این زمینه چنین است:

اول:

«وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» و اوست واحد قهار (رعد: ۱۶).

دوم:

«أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ\* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ»: آیا صاحب‌اختیاران و مربیان متفرق، مورد پسند و اختیار می‌باشد یا خداوند واحد قهار، شما غیر از خدا پرستش نمی‌کنید، مگر اسم‌هایی را که شما و پدرانتان آن اسم‌ها را گذارده‌اید! (یوسف: ۳۹-۴۰).

سوم:

«وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»: هیچ معبودی وجود ندارد مگر الله واحد قهار (ص: ۶۵).

چهارم:

«لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»: اگر خداوند می‌خواست فرزندی برای خود اتخاذ نماید، تحقیقاً از آنچه می‌آفریند، آنچه بخواهد برمی‌گزید. پاک و منزّه است او و اوست الله واحد قهار (زمر: ۴).

این آیات با سیاق خود، هر وحدتی را که مضاف به کثرت مقابلش می‌باشد، نفی می‌کند؛ خواه وحدت عددی باشد، مانند فرد واحد از نوع که اگر بازای آن، فرد دیگری فرض شود، دو تا خواهند شد؛ زیرا این فرد، مقهور به حدی است که فرد دیگری که از او سلب شده و در قبال او فرض شده، وی را به آن حد، محدود می‌کند و خواه وحدت نوعی یا جنسی یا هر گونه وحدت کلی مضاف به کثرتی از سنخ خودش باشد؛ مانند انسان که نوع واحدی است مضاف به انواع کثیر که از او و اسب و گاو و گوسفند و

غیر آنها حاصل می‌شود؛ زیرا انسان، مقهور به حدی است که انواع دیگر مناظر او، وی را به آن حد، تحدید می‌کنند (علامه طباطبایی، همان، ج ۶، ص ۸۸-۸۹).

### ۳. قاهریت حق تعالی و اختصاص محض هر کمال

به نظر علامه طباطبایی، از آنجاکه به طور قطع، هیچ چیزی خدای متعال را در چیزی از ذاتش و صفاتش و افعالش مقهور نمی‌سازد و اوست قاهر فوق هر چیز؛ از این رو، در هیچ چیزی که به او باز می‌گردد، محدود نیست. پس او موجودی است که عدمی در او نمی‌آمیزد؛ حقی است که بطلانی عارضش نمی‌گردد؛ زنده‌ای است که مرگی با او آمیخته نمی‌شود؛ دانایی است که جهل به آرامی به سوی او راه نمی‌یابد؛ قادری است که عجزی بر او غلبه نمی‌کند؛ مالک و مَلِک است بدون آنکه چیزی از او مملوک شود؛ عزیزی است که هیچ ذلتی برای او نیست و ... از این رو، از هر کمالی، محض آن برای خداست (همان، ص ۸۹).

برای تفهّم و تفقّه بیشتر این حقیقت قرآنی، یک امر متناهی و یک امر غیرمتناهی را فرض کن. چنین می‌یابی که غیرمتناهی محیط به متناهی است؛ به گونه‌ای که متناهی، غیرمتناهی را از کمالی که برای آن فرض شده، به هر گونه دفعی که فرض نمایی، دفع نمی‌کند، بلکه غیرمتناهی سیطره بر متناهی دارد؛ به گونه‌ای که متناهی، در هیچ‌یک از ارکان کمالش، از غیرمتناهی غایب نیست و غیرمتناهی است که قائم به خود بوده و شاهد بر متناهی و محیط به آن است؛ آنگاه در این مورد بنگر به آنچه قرآن کریم افاده می‌کند. خدای متعال می‌فرماید:

«سُرِّبِهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ اِلَّا اِنَّهُمْ فِي مَرِيَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ اِلَّا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»: به زودی ما آیات خودمان را در آفاق و در خودشان به ایشان نشان خواهیم داد؛ تا برای آنان روشن شود که اوست حق. آیا برای پروردگارت این کفایت نمی‌کند که او بر هر چیز شاهد است؟! آگاه باش که ایشان در لقای پروردگارش در شک و تردید به سر می‌برند. آگاه باش که او محیط به هر شیء است (سجده: ۵۴).

این همان است که عموم آیاتی که صفات خدای تعالی را توصیف می‌کند و در سیاق حصر واقع شده و یا ظاهر در حصر است، بر آن دلالت می‌کند (علامه طباطبایی، همان،



ج ۶، ص ۸۹). چند نمونه از این آیات چنین است:

اول: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»: الله، هیچ معبودی جز او وجود نداشته، برای اوست اسمای حُسنی (طه: ۸).

دوم: «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ»: و می دانند به درستی که الله است حق آشکار (نور: ۲۵).

سوم: «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: اوست زنده، هیچ معبودی جز او نیست (مؤمن: ۶۵).

چهارم: «وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»: و اوست دانای توانا (روم: ۵۴).

پنجم: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»: به درستی که همه قوت برای خداست (بقره: ۱۶۵).

ششم: «لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ»: برای اوست سلطنت و برای اوست ستایش (تغابن: ۱).

هفتم: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»: به درستی که همه عزت برای خداست (یونس: ۶۵).

هشتم: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»: حق از ناحیه خداست (بقره: ۱۴۷).

نهم: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ»: شما باید نیازمندان به سوی الله و الله است بی نیاز

(فاطر: ۱۵).

به نظر علامه طباطبائی، این آیات - چنان که می بینید - با بلندترین صوتش ندا می دهد هر کمال مفروض، اصالتاً برای خدای سبحان است و برای غیر او چیزی نیست مگر به واسطه اینکه خدای متعال آن چیز را به تملیک او در آورده است، بدون آنکه از آنچه مالکش می باشد و آن را به ملکیت درمی آورد، منعزل گردد؛ آنچنان که ما جماعات مخلوقات، از آنچه به غیر خودمان تملیک می کنیم، منعزل می شویم. پس هر شیئی از اشیا را در قبال خدای تعالی، دارای کمالی فرض کنیم، تا ثانی و شریک او باشد، آن معنای کمال که در دست اوست، به طور محض به خدای متعال برمی گردد و او حقی است که مالک هر چیزی است و غیر او باطلی است که مالک چیزی برای خویش نیست (علامه طباطبائی، همان، ج ۶، ص ۸۹).

خدای متعال می فرماید: «وَلَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا»: و نه ضرری و نه نفعی را برای خودشان مالک اند، و نه مرگی و نه حیاتی و نه رستاخیزی را مالک اند (فرقان: ۳).

#### ۴. مالکیت و احاطه حق تعالی و نفی وحدت عددی

به نظر علامه طباطبایی این معنا همان است که وحدت عددی را از خدای تعالی نفی می‌کند؛ زیرا اگر خداوند واحد عددی باشد، یعنی موجود محدودی باشد که ذاتاً منزّل از احاطه به موجودات غیر از خودش است، جایز است برای عقل که مثل او که ثانی برای اوست، فرض نماید؛ خواه تحقق آن چیز در خارج امکان داشته باشد و یا تحقق آن چیز در خارج امکان نداشته باشد و جایز است نزد عقل که او با نظر به خودش، متصف به کثرت شود، گرچه امتناع تحقق آن در خارج مفروض باشد و حال آنکه خدای سبحان چنین نیست.

پس خدای متعال واحد است؛ به این معنا که از جهت وجود به حیثی است که محدود به هیچ حدی نمی‌باشد، تا اینکه در ورای آن حد، فرض ثانی برای او ممکن باشد و این معنای کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ\* اللَّهُ الصَّمَدُ\* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ\* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»: بگو اوست الله احد، الله صمد است، نه زاییده است و نه زاییده شده است و هیچ کسی همتای او نیست (توحید: ۱-۴). زیرا لفظ «احد» صرفاً به نحوی استعمال شده که امکان فرض عدد در قبال آن را دفع می‌کند. گفته می‌شود: «ما جائتی أحدٌ»؛ یعنی احدی نزد من نیامد و به واسطه آن، آمدن یک نفر و نیز دو نفر و بیشتر نفی می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «وَ إِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ» (توبه: ۶)؛ یعنی و اگر احدی از مشرکان از تو پناه خواست. این کلام شامل یک نفر و دو نفر و جماعت می‌شود و از حکمش، عددی خارج نمی‌باشد. خدای متعال می‌فرماید: «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ» (نساء: ۴۳)؛ یعنی یا احدی از شما از مستراح بازگشت. این سخن شامل یک نفر و بیش از آن می‌شود و کسی از آن خارج و کنار نمی‌باشد. پس استعمال لفظ «احد» در کلام خدای متعال که فرمود: «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» در اثبات بدون نفی و بدون تقييد آن به اضافه و یا تقييد آن به وصف، چنین افاده می‌کند که هویت خدای تعالی به حیثی است که فرض وجود شخص واحد یا اشخاص کثیر را که به وجهی مماثل در هویت او باشند، دفع می‌کند. پس وجود کسی که به وجهی مماثل با خدای متعال باشد، به حسب فرض صحیح، با قطع نظر از حالش به حسب خارج، محال می‌باشد؛ از این رو خدای متعال را چنین توصیف می‌کند: اولاً، به «الصمد»

توصیف کرده است و صمد، چیزی است که هیچ و هیچ فضای خالی در آن نیست. ثانیاً، به «لم یلد» (نزاییده است) توصیف نموده است. ثالثاً، به «لم یولد» (زاییده نشده است) توصیف کرده است. رابعاً، به «لم یکن له کفوا أحد» (هیچ کسی همتای او نیست) توصیف نموده است.

هریک از این اوصاف که از خدای متعال نفی شده، مستلزم نوعی از محدودیت و انعزال است و این است سرّ اینکه توصیفات که غیر خداوند متعال در مورد او می‌کند، آن‌طور که حقّ وقوع و اتصاف است، بر خداوند واقع نمی‌شود. خدای متعال می‌فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»: پاک و منزّه است خدا از آنچه توصیف می‌کنند، مگر بندگانِ مخلص خدا (صافات: ۱۶۰) و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»: از جهت علم، احاطه به خدا ندارند. (طه: ۱۱۰).

دلیل این مطلب آن است که معانی کمالیه‌ای که خدا را به آنها وصف می‌کنیم، اوصافی محدودند؛ حال آنکه ساحت اقدس خدای سبحان، عظیم‌تر از حدّ و قید است. این، همان چیزی است که پیغمبر اکرم ﷺ در مشهور خود قصد و اراده نموده است (علامه طباطبایی، همان، ج ۶، ص ۸۹-۹۰). رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لَا أَحْصِي تَنَاءَ عَلَيَّكَ! أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي»: من ثنای تو نتوانم شمرد، تو آن‌طور هستی که خود ثنای خود نموده‌ای (محدّث نوری، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۲۱ حلی، ۱۴۰۸، ص ۲۳).

##### ۵. وحدت حقه حقیقه حق تعالی و نفی تثلیث نصاری

به نظر علامه طباطبایی، این معنای وحدت، همان چیزی است که تثلیث نصاری بدان دفع می‌شود؛ زیرا آنها در عین تثلیث، موخّندن؛ ولی وحدتی را که به آن اذعان دارند، وحدت عددی است که از جهت دیگر کثرت را نفی نمی‌کند. آنان می‌گویند: اقانیم (اب، ابن و روح) (ذات، علم و حیات) سه تا هستند و در عین حال واحدند؛ مانند انسان زنده دانا؛ زیرا او چیز واحدی است، چون انسان زنده دانا است و در عین حال سه تا می‌باشد؛ چون انسان و حیات و علم است. اما تعلیم قرآنی آن را نفی می‌کند؛ زیرا تعلیم قرآنی، وحدتی را برای خداوند متعال اثبات می‌نماید که فرض هر کثرت و تمایزی با آن راست نمی‌آید، نه در ذات و نه در صفات و هر چیزی در این باره فرض

گردد، عین دیگری می‌باشد؛ زیرا حد نیست. پس ذات خدای تعالی عین صفات اوست و هر صفت مفروض برای او، عین صفت دیگر است؛ بلند مرتبه و متعالی است خداوند از آنچه شریک می‌آورند و پاک و منزّه است از آنچه وصف می‌کنند (علامه طباطبایی، همان، ج ۶، ص ۹۰-۹۱).

### ۶. دلیل ذکر صفت وحدت پیش از صفت قهاریت

به نظر علامه طباطبایی، به دلیل مطلب پیشین آیاتی که خدای تعالی را به قهاریت توصیف می‌نماید، در ابتدا به صفت وحدت آغاز می‌شود، سپس او تعالی را به قهاریت توصیف می‌نماید، تا بفهماند که وحدت او برای هیچ فرض‌کننده‌ای مجالی باقی نمی‌گذارد تا برای او تعالی موجود دومی که به وجهی مماثل با او بوده، فرض نماید، تا چه رسد به اینکه آن فرض، در وجود ظاهر شده و به واقعیت و ثبوت برسد. چند نمونه از این آیات چنین است:

اول:

«أَرْبَابٌ مُتَّفِرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ»: آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای واحد قهار، جز خدا [چیزی] نمی‌پرستید مگر نام‌ها [بت‌ها]یی را که شما و پدران‌تان نام نهاده‌اید (یوسف: ۳۹-۴۰).

توصیف خدا به وحدتی که قاهر بر هر شریک مفروض است، برای هر معبود مفروض غیر از خدای متعال، چیزی جز اسم باقی نمی‌گذارد.

دوم:

«أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»: آیا برای خداوند شریک‌هایی قرار داده‌اند که [چیزهایی را] مانند آفرینش خدا آفریده باشند، پس آفرینش بر ایشان مشتبه و مانند باشد [ندانند آفریده خدا کدام است و آفریده بت‌ها کدام] بگو خداوند آفریننده هر چیز است و او واحد قهار است (رعد: ۱۶).

سوم:

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»: پادشاهی امروز برای چه کسی می‌باشد؟! برای خدای واحد قهار است (غافر: ۱۶).

دلیل این مطلب آن است که پادشاهی مطلق خدای متعال، مالک مفروض دیگری

غیر او باقی نمی‌گذارد مگر آنکه خود آن غیر و آنچه را مالک می‌باشد، ملک خدای سبحان قرار می‌دهد.

چهارم:

«وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»: و هیچ معبودی وجود ندارد مگر خداوند واحد قهار (ص: ۶۵).

پنجم:

«لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»: اگر خدا اراده داشت فرزندی اتخاذ کند، برمی‌گزید از آنچه می‌آفریند آنچه را می‌خواست، پاک و منزّه است او، اوست خداوند واحد قهار (زمر: ۴).  
در تمامی آیات یادشده، قهاریت بر صفت وحدت مترتب شده است (علامه طباطبایی، همان، ج ۶، ص ۹۱).

### بخش دوم: بیان و دلیل روایی

اینک به بیان و دلیل روایی در این مسئله می‌پردازیم. در مباحث پیشین به اثبات رسید که ذات حق سبحان وحدتی در ذات دارد که هیچ‌گونه کثرتی را نمی‌توان در آن فرض کرد و این وحدت، عین ذات است و غیر از وحدت عددی است که اگر یک واحد دیگر از همان حقیقت فرض شود، غیر از اولی بوده و مجموعاً دو تایی عددی را به وجود آوردند؛ زیرا وحدت عددی، مستلزم محدودیت واحد می‌باشد و وحدت حق، عین عدم محدودیت بوده و با وجود چنین وحدتی، هرچه غیر ذات و ثانی ذات فرض شود، به عین اولی برگشته و معنای غیریت و ثانویت را از دست می‌دهد. پس وحدت ذات حق، عین ذات اوست؛ به گونه‌ای که فرض کثرت در ذات وی، مساوق با عدم فرض ذات است (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۴۱). در روایات نیز وحدت عددی از خدای متعال نفی شده است که به برخی از آن اشاره می‌شود:

حدیث اول: این روایت، پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام به سؤال اعرابی در مورد احدیت خدای متعال است. در این روایت آمده است: روزی که جنگ جمل پیا بود، عربی روی به امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام - تو قائل به یکتائی خدا هستی؟

مردم بر او تاخته و گفتند: ای اعرابی، مگر وضعیت تقسم قلب که *امیرالمؤمنین* ﷺ در آن است، نمی بینی؟ *امیرالمؤمنین* ﷺ فرمود: او را به حال خود بگذراید؛ زیرا آنچه این اعرابی اراده کرده است، همان است که ما از این قوم اراده کرده ایم. سپس فرمود: ای مرد عرب این گفتار که خدا یکی است، بر چهار قسم است؛ دو وجه آن بر خدا جایز نیست و دو وجه ثابت در اوست. اما آن دو که بر خدا جایز نیست [نخست:]: سخن کسی است که بگوید خدا یکی است و به آن باب اعداد را قصد می کند. این چیزی است که جایز نیست؛ زیرا آنچه دومی برای آن نیست، داخل در باب اعداد نمی شود، آیا نمی بینی کسی که گفت: خدا سومی سه تاست، کافر شد؟ [دوم:]: سخن کسی است که بگوید خدا یکی از مردم است و به آن نوع از جنس را اراده می کند، پس این چیزی است که جایز نیست؛ زیرا این تشبیه است و پروردگار ما والاتر و بالاتر از تشبیه است و اما آن دو وجه که در خدا ثابت است [نخست:]: سخن کسی است که گوید خدا یکی است، برای او شبیهی در اشیا نیست، پروردگار ما - عز و جل - چنین است. [دوم:]: سخن کسی است که گوید خدای - عز و جل - احدى المعنی است و مقصودش این است که خدای متعال نه در خارج و نه در عقل و نه در خیال، منقسم نمی شود، پروردگار ما - عز و جل - این گونه است. متن روایت شریفه چنین است:

إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَقَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقْسِمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي يُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ؛ لِأَنَّ مَا لِاثْنَيْنِ لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ. أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّهُ تَشْبِيهُ وَ جَلَّ رَبُّنَا وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَ أَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شَبِيهُ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَدٌ الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَ لَا عَقْلٍ وَ لَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ (شيخ صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲).

در روایات فراوانی وحدت عددی از خدای متعال نفی شده است که نمونه‌هایی از آنها از این قرار است:

«أحد لا بتأويل عدد»: یکی است نه به بازگشت به عدد (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۹۸).

«وَأَحَدٌ لَّا بَعْدَ دَدٍ»: یکی است، اما نه به عدد (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵).

«واحد لا من عدد»: یکی است نه از عدد (شیخ صدوق، ۱۳۵۷، ص ۶۹).

بر اساس بیان علامه طباطبایی، اخبار و خطبه‌ها در این معنا مستفیض است و این، به منزله تصریح در این است که وجود خداوند متعال، صرف الحقیقه است و هیچ وجودی از او پوشیده نیست؛ زیرا اگر با وجود او وجود دیگری به حقیقت معنای موجود باشد، ضرورتاً شمارش بر آن دو عارض می‌گردد، پس این اول است و آن دوم؛ لذا با وجود خداوند سبحان وجودی نیست جز آنکه ذاتش قائم به وجود اوست (علامه طباطبایی، ۱۴۲۵، ص ۱۳).

**حدیث دوم:** /میرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: دلیل و نشان‌دهندهٔ او آیات اوست و هستی او اثبات اوست و شناختن او همان یکی دانستن اوست و یکی گرفتن او جداکردن اوست از خلقش و لازمهٔ این جداکردن و تمیز دادن، جدایی در صفت است، نه جدایی به معنای کناره‌گیری. او پروردگار آفریدگار است، نه مربوب آفریده شده، هرچه تصور شود، خدا بر خلاف آن است. متن حدیث چنین است: «دلیله آیاته، و وجوده اثباته، و معرفته توحیده، و توحیده تمییزه من خلقه، و حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة، انه رب خالق، غیر مربوب مخلوق، ما تصور فهو بخلافه» (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۹۸).

بر اساس بیان علامه طباطبایی، این کلام که دل را مدهوش و عقل را مبهوت می‌سازد و دربردارندهٔ پاره‌ای از مسائل در فلسفه الهی است (علامه طباطبایی، ۱۴۲۶، ص ۳۱۵) از عجیب‌ترین منطقیها و بلیغ‌ترین بیان‌ها در باب توحید (همو، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۰۲) و از شاهکارهای سخنان /میرالمؤمنین علیه السلام است که معنای معرفت و توحید حق را توضیح می‌دهد. به نظر ایشان، اساس بیان روی این اصل است که وجود حق سبحان، واقعی است که هیچ‌گونه محدودیت و نهایتی را نمی‌پذیرد؛ زیرا او واقعیت محضی است که هر چیز واقعیت‌داری در حدود و خصوصیات وجودی خود، به وی نیازمند بوده و هستی خاص خود را از او دریافت می‌دارد و چون هر نیازی به وی برمی‌گردد و محدودیت و نهایت، اثری است که از کنار می‌رسد، نه از نفس شیء؛ از این رو، او را غیرمحدود و بی‌نهایت باید دانست و چون او غیرمحدود است، ناگزیر به هر حدی که

فرض شود، احاطه دارد؛ پس واقعیت صرف و محضی است که هیچ‌گونه جزئی نه خارجی و نه ذهنی ندارد. به چنین چیزی، هیچ‌گونه حدّ مفهومی احاطه نداشته و نمود ذهنی ندارد و به خلاف سایر اشیا، اثبات علمی و وجود خارجی وی یکی است (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۰۸-۱۰۹).

از لطیف‌ترین مقاصدی که در کلام *امیرالمؤمنین* علیه السلام آمده همین است که «وجود او اثبات اوست». مقصود از این سخن آن است که برهان بر خدای متعال، خود وجود خارجی اوست؛ یعنی او داخل ذهن نمی‌شود و عقل او را دربر نمی‌گیرد (همو، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۰۲). به سخن دیگر، واجب‌تعالی مستغنی از اثبات است، بلکه اثبات در مورد خدا ممتنع است؛ زیرا خدای متعال، وجود حقیّی دارد که چیزی او را تحدید نمی‌کند و وجودی که شأنش چنین است، محال است اذهان به او برسد و عقل به او احاطه پیدا کند؛ از این رو، وجود خارجی او و اثباتش، یکی بوده و اثبات و ثبوت در او متحد است. پس او از علم و جهل ذهنی برتر است. بر این اساس، واجب‌تعالی، یا معلوم بالذات بوده و در هیچ حالی مجهول نیست و غایب از چیزی نبوده و چیزی فاقد او نیست و یا مجهول الذات به جهل تامّی می‌باشد؛ لکن خدای متعال غایب از چیزی نبوده و چیزی فاقد او نیست؛ از این رو، او شناخته‌شده‌ای است که ناشناخته نیست. این حقیقت، سرّ آن است که ما در قرآن مجید برهانی نمی‌یابیم که بر اصل ذات باشد و فقط بر صفات برهان آورده شده است. برای مثال، برهان بر اینکه عالم دارای صانع و ربّ و خالق و مرجع و مانند آن می‌باشد، اقامه شده است (همو، ۱۴۲۶، ص ۳۱۶-۳۱۷). هر صورت ذهنی که برای خدای متعال فرض شود، غیر او بوده و معرفّ ذات او نیست؛ زیرا او به همان صورت، محیط بوده و به طور مساوی با او و با غیر او همراه است (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹). مقصود از اینکه حضرت فرمود: «هرچه به تصور بیاید، خدا غیر اوست» این نیست که او غیر از صورت ذهنی است؛ زیرا این مطلب اختصاص به خدای متعال ندارد و همه اشیا خارجی غیر از صورت ذهنی‌اند، بلکه مراد آن است که خدای متعال بر خلاف چیزی است که تصور ذهنی از آن کشف می‌کند؛ یعنی تصور ذهنی انسان از او، هر تصویری که باشد، مطابق با حقیقت واقعی و خارجی او نیست؛ زیرا صورت ذهنی نمی‌تواند به او احاطه پیدا کند. از این مطلب هم نباید غفلت نمود



که ساحت خدای متعال حتی از این تصور نیز منزّه و پاک است (همو، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۰۲) بنابراین برای آیات و علاماتی که دلالت بر وجود صانع می‌کنند، همین قدر از اثر باقی می‌ماند که همراه مدلول خود به سوی وی متوجه شده و پس از طی این مسافت، همین که نزدیک ساحت کبریای وی برسند، در برابر عظمت نامتناهی حق، گنگ شده، غرق دریای حیرت و بهت شوند (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹).

به نظر علامه طباطبایی، خطبه برای بیان اینکه وحدت خدای متعال وحدت غیر عددی است، سیر داده شده است؛ زیرا خطبه صراحت دارد در اینکه معرفت خدای متعال عین توحید اوست؛ یعنی اثبات وجود خدا عین اثبات وحدت اوست و اگر این وحدت، وحدت عددی بود، باید غیر از ذات می‌بود، در نتیجه خود ذات، وافی به وحدت نمی‌بود، مگر به موجبی که خارج از جهت ثبوت ذات باشد (همو، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۰۲).

به سخن دیگر، برهان بر وجود واجب تعالی، برهان بر توحید اوست؛ زیرا چیزی که برهان صریح بر وجود خدا، دلالت بر آن می‌کند، این است که واجب تعالی وجود حق بوده و به طور مطلق، محدود به هیچ حدی نیست و این، عیناً همان توحید است؛ زیرا کسی که شأن او چنین است، عقل برای او ثانی تصور نمی‌کند؛ صرف شیء تعددپذیر نیست. وحدت واجب تعالی، وحدت عددی نیست تا در وجود از غیرش تمیّز پیدا کند و از آن غیر به واسطه حدی جدا شود، تا به تعدّد بینجامد؛ بلکه وحدت خدای متعال به این معناست که هیچ چیزی در هیچ معنایی از معانی با او شریک نیست؛ از این رو تنها او، ربّ و خالق می‌باشد و هر چیزی از اوست و به سبب اوست و به او باز می‌گردد و غیر او، مربوب و مخلوق است و وجود آن، از او بوده و به سبب اوست و به او بازگشت می‌کند (همو، ۱۴۲۶، ص ۳۱۷).

به بیان دیگر، از آنجاکه وجود او غیر محدود و غیرمتناهی است، دیگر در مورد وی شماره و عدد متصور نیست؛ زیرا عروض عدد بر چیزی، مستلزم انقسام و تعدّد وی و بالاخره عروض حدودی است که در غیرمتناهی تصور ندارد. پس وحدانیت، دیگر عارض او نبوده و وجود او و وحدانیت او، عین هم هستند. پس کسی که وجود وی را شناخته، به عین همین معرفت، وحدانیت وی را شناخته است. ناگزیر در این صورت،

معنای توحید و یگانه‌دانستن او، همین جداساختن او از خلق خواهد بود، نه اینکه میان چند واحد احتمالی، یک واحد را اثبات و بقیهٔ آحاد را نفی کنند. معنای جداساختن نیز جداساختن از حیث صفت است،\* نه به معنای کنارکشیدن چیزی از چیز دیگر؛ مانند کنارکشیدن انسانی از انسانی، یا یک معنای عقلی از معنای عقلی دیگر؛ زیرا این‌گونه تمیز و جدایی‌انداختن، بدون محدودساختن و نهایت‌دادن، معقول نیست و چیزی که غیرمحدود و غیرمتناهی است، این معانی را نمی‌پذیرد (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹-۱۱۰).

حدیث سوم: *امیرالمؤمنین* فرمود: هر نامیده‌شده به وحدت، غیر از خدای سبحان، قلیل است. متن حدیث چنین است: «کلّ مسّی بالوحدة غیرالله سبحانه قلیل» (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۸۱).

به نظر علامه طباطبائی، بنای این سخن بر معنای حدّ روشن است؛ زیرا لازمهٔ وحدت عددی که متفرّع بر محدودیت شیء نامیده‌شده به واحد است، قسمت‌پذیر بودن و تکرر معناست و هر قدر قسمت‌پذیری و تکرر افزایش یابد، واحد نسبت به کثرت حادث شده، به قلت و ضعف فرو می‌رود؛ از این رو هر واحد عددی نسبت به کثرتی که در مقابل اوست، ولو کثرت فرضی باشد، قلیل است. اما واحدی که معنای آن حد و نهایتی ندارد، پذیرای فرض کثرت نیست؛ زیرا احتمال عروض حد و تمیز بر او منتفی است. هیچ چیزی از معنایش، از وجودش خارج نمی‌شود تا با انضمام به آن چیز، کثیر و قوی شود و با جدایی از آن چیز قلیل و ضعیف شود، بلکه هر ثانی در معنایش برای

\* بر اساس بیان علامه رفیعی قزوینی، بین حق تعالی و آفریده‌هایش تباین عزلی نیست، بلکه تباین وصفی است و تفاوت به شدت و ضعف بوده و آنچه سبب امتیاز بین مراتب وجود است، از سنخ همان چیزی است که سبب اشتراک می‌باشد، گرچه تفاوت از جنس تفاوت بین شیء و فیء (سایه) است. تباین وصفی، تمام‌ترین نحوه‌های بینونت و مابینت است؛ چنان‌که تمام‌ترین نحوه‌های مناسبت است و اگر آنچه سبب امتیاز بین دو شیء است، از سنخ همان چیزی باشد که سبب اشتراک آن دو می‌باشد، بین آن دو چیز، کمال نزدیکی و مناسبت است؛ چنان‌که بین آن دو چیز، تمام بُعد و مابینت می‌باشد. این از عجایب اسرار علوم حکمی است، گرچه در پیشگاه برهان تابان، امر عجیبی نیست. از کمال قرب و مناسبت بین خدای سبحان و آفریده‌هایش، تشبیه تحقّق پیدا می‌کند و از تمام بُعد و تباین بین آنها، تنزیه آشکار می‌گردد و از جمع بین آنها- چنان‌که حقّ این است- چنین است که نه تنزیه صرف و محض می‌باشد و نه تشبیه محض. پس دارای دو دیده باش و با دو نظر نگاه کن تا به دو نیکی برسی. این غایت کمال توحید است [رفیعی قزوینی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۲-۱۱۳].

او فرض شود، همان خود اوست (همو، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۹۵).

## مقام دوم: بیان و دلیل فلسفی

به نظر حکیمان، واجب الوجود، واحد به وحدت حقّه حقیقه است (برای مشاهده برخی منابع در این زمینه ر.ک: حکیم میرداماد، ۱۳۷۶، ص ۲۸۲ / صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۰۷ / حکیم سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۶۲۶ و ۱۳۶۹-۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۰۰). علامه طباطبایی با پذیرش این مطلب، با تعبیر گوناگون در آثار مختلف خود بر آن استدلال نموده است که از این قرار است:

## الف) بیان و دلیل اول

در جای خود ثابت شده که واجب الوجود بالذات، وجودی است که محدود به حدی نیست؛ از این رو وجودی مطلق بوده و مقید به قید و شرطی نمی‌باشد. در مباحث وجود نیز گذشته است که حقیقت وجود، بسیط بوده، هیچ‌گونه جزئی ندارد، چه اجزای حدی و چه اجزا غیرحدی و به دلیل آنکه ذات او مؤلف از چیزی و چیزی نبوده و هویتش مقید به هیچ قید و شرطی نیست، وجودی صرف بوده و مشوب به چیزی که به وجهی مغایر با او باشد، نیست. صرف هر چیزی، تشبیه‌بردار و تکرارپذیر نیست؛ زیرا آنچه ثانی برای او فرض شود، به دلیل عدم تمایز، همان خود اوست (علامه طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۲۴)؛ چون کثرت بدون تمایز آحاد محقق نمی‌شود؛ به این نحو که هریک از آنها به معنایی که در دیگری یافت نمی‌شود، اختصاص داشته باشد و این، با صرافت منافات دارد (همو، ۱۴۲۰، ص ۳۳۸)؛ بر خلاف واحد عددی که اگر با آن، دومی فرض شود، با آن اولی دو تا می‌شود (همان، ص ۱۹۵). از این رو واجب‌تعالی واحد به وحدت محض است که به نام وحدت حقّه نامیده شده است؛ به این معنا که هر چیزی به عنوان ثانی برای او فرض شود، ضرورتاً به واسطه کمالی که در او نیست، از او متمایز می‌گردد و در نتیجه ذات او مرکب از وجود و عدم شده و از محو و صرافت وجود خارج می‌گردد؛ در حالی که صرف وجودبودن او فرض شده است و این، خلف است. پس واجب

الوجود بالذات، در ذات محض خود به حیثی است که هرچه را ثانی برای او فرض کنی، به همان اول برمی‌گردد (همان، ص ۷۳).<sup>\*</sup> پس واجب الوجود، واحد به وحدت حقه است که با وجود آن وحدت، محال است برای او ثانی فرض شود و عروض عدد بر او ممتنع است، پس واجب‌تعالی احدی الذات بوده و در خارج و عقل و هم انقسام نمی‌پذیرد (همو، ۱۳۶۲، ص ۲۴).

### (ب) بیان و دلیل دوم

به بیان دیگر، اطلاق ذاتی که حق سبحان دارد، انتفای هر حدّ و نهایت مفروض را برای ذات ضروری می‌سازد. هر جزئی که برای او فرض شود، چون ذات، هیچ‌گونه حدّ ندارد، عین ذات بوده و عین جزء مفروض دیگر شده و معنای جزئیت و کلیت و مغایرت از میان خواهد رفت. همچنین هر مصداق دیگری از سنخ وجود حق که برای ذات نامحدود مقدسش به عنوان ثانی فرض شود، چون ذاتش محدود نیست، ثانی مفروض بعینه همان اول خواهد بود. هر اسم و صفتی نیز برای وی فرض شود، باید عین ذات باشد وگرنه غیر ذات خواهد بود و فرض مغایرت او با ذات و مغایرت ذات با وی، مستلزم محدودیت ذات است و آن، محال می‌باشد. همچنین هرگونه تغییری برای ذات مقدسش فرض شود که به واسطه آن، ذات با دو معنای متغایر منظور شود؛ چون مغایرت، مستلزم جدایی و جدایی، مستلزم محدودیت می‌باشد، محال لازم خواهد آمد. از این بیان روشن می‌گردد که ذات حق سبحان، وحدتی در ذات دارد که نمی‌توان هیچ‌گونه کثرتی را در آن فرض کرد و این وحدت، عین ذات بوده، غیر از وحدت عددی است که اگر یک واحد دیگر از همان حقیقت فرض شود، غیر از اولی است و مجموعاً دو تای عددی را به وجود آورند؛ زیرا وحدت عددی، مستلزم محدودیت واحد می‌باشد و وحدت حق، عین عدم محدودیت است و با وجود چنین وحدتی، هرچه غیر ذات و ثانی ذات فرض شود، به عین اولی برگشته و معنی غیریت و ثانویت را از دست می‌دهد، پس وحدت ذات حق، عین ذات اوست؛ به گونه‌ای که فرض کثرت در ذات او، مساوق

<sup>\*</sup> به نظر ایشان مراد از جمله: «انه واحد لا بالعدد» همین است.

با عدم فرض ذات است (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۴۱).

## نتیجه گیری

به نظر علامه طباطبایی، اعتقاد به وجود صانع برای عالم، سپس اعتقاد به یگانه بودن او، از قدیمی ترین مسائلی است که در میان متفکران این نوع، دایر بوده و فطرت ثابت در آنها، به این اعتقاد هدایتشان می نماید. با این وصف، مسئله توحید، از دشوارترین مسائل از جهت تصور و ادراک است؛ از این رو عقل ها در ادراک و تصدیق آن اختلاف پیدا می کنند و قرآن هم در مواردی از آیات کریمه خود، این اختلاف در فهم و تعقل را تقریر کرده است. قرآن کریم در برخی از آیات، به کنارزدن و ترک کردن خدایان کثیر و روی آوردن به خدای یگانه و به کنار گذاشتن تفرقه در عبادت خدا دعوت می کند.

در وحدت حقه حقیقه، واحد و وحدت یک چیز است و از نظر دینی و فلسفی، حق سبحان، دارای وحدت حقه حقیقه است؛ به این معنا که او تعالی، وحدتی در ذات دارد که نمی توان هیچ گونه کثرتی را در آن فرض کرد و این وحدت، عین ذات حق است؛ به نحوی که فرض کثرت در ذات او، مساوق با عدم فرض ذات است.

آنچه قرآن عزیز از معنای توحید تبیین نموده، نخستین گامی است که در تعلیم این حقیقت از معرفت برداشته شده است. سپس آنچه در کلمات امام علی علیه السلام به خصوص وارد شده، پرده از این حقیقت برداشته است؛ زیرا کلام اوست که گشاینده درب این حقیقت و بردارنده ستر و حجاب آن، با هدایت مندانه ترین راه و روشن ترین طریق برهانی می باشد. سپس آنچه در کلمات فیلسوفان اسلامی بعد از قرن دهم هجری وجود دارد که به اعتراف خود آنان، این حقیقت را از کلمات امام امیرالمؤمنین علی استفاده کرده اند. قرآن در تعلیم عالی خود، وحدت عددی را از خدای سبحان نفی می کند؛ زیرا این گونه وحدت تمام نمی شود مگر به تمیز این واحد از آن واحد به محدودیتی که بر آن چیره شده و او را مقهور ساخته و به تقدیری که بر آن سیطره پیدا کرده و او را مغلوب ساخته است؛ در حالی که تعلیم قرآنی، از طرفی این حقیقت را به ما نشان می دهد که خداوند سبحان، قاهری است که مقهور نیست و غلبه کننده ای است که قطعاً چیزی بر او چیره نمی شود؛ از این رو درباره او نه وحدت عددی متصور است و نه

کثرت عددی و از طرف دیگر این حقیقت را برای ما آشکار می‌سازد که از هر کمالی، محض آن برای خداست و او حقی است که مالک هر چیزی است و غیر او باطلی است که مالک چیزی برای خویش نیست و این معنا، همان است که وحدت عددی را از خدای تعالی نفی می‌کند. خدای متعال واحد است؛ به این معنا که از جهت وجود به حیثی است که محدود به هیچ حدی نمی‌باشد، تا اینکه در ورای آن حد، فرض ثانی برای او ممکن باشد و این معنا از وحدت، همان چیزی است که تثلیث نصاری بدان دفع می‌شود. آیاتی که خدای تعالی را به قهاریت توصیف نموده است، در ابتدا خدای سبحان را به صفت وحدت، سپس به صفت قهاریت توصیف می‌کند، تا بفهماند که وحدت او برای هیچ فرض کننده‌ای مجالی باقی نمی‌گذارد تا برای خدای سبحان، موجود دومی که به وجهی مماثل با او بوده، فرض نماید، تا چه رسد به اینکه آن فرض، در وجود ظاهر شده و به واقعیت و ثبوت برسد.

در روایات نیز وحدت عددی از خدای سبحان نفی شده است و طبق بیان *امیرالمؤمنین* علیه السلام هنگامی که گفته می‌شود خدا یکی است، دو وجه آن در خدا ثابت است: نخست، سخن کسی است که می‌گوید خدا یکی است، برای او شبیهی در اشیا نیست. دوم، سخن کسی است که می‌گوید خدای - عزّ و جلّ - احدی المعنی است و مقصودش این است که خدای متعال نه در خارج و نه در عقل و نه در خیال، منقسم نمی‌شود. بر پایه برخی روایات، معرفت خدای متعال عین توحید اوست؛ یعنی اثبات وجود خدا عین اثبات وحدت اوست و اگر این وحدت، وحدت عددی بود، باید غیر از ذات می‌بود، در نتیجه خود ذات، وافی به وحدت نمی‌بود، مگر به موجبی که خارج از جهت ثبوت ذات باشد.

به نظر حکیمان نیز واجب الوجود، واحد به وحدت حقه حقیقه بوده و وحدت ذات حق، عین ذات اوست و با وجود آن وحدت، محال است برای او ثانی فرض شود و عروض عدد بر او ممتنع است. فرض کثرت در ذات او، مساوق با عدم فرض ذات است. پس واجب تعالی احدی الذات بوده و در خارج و عقل و وهم انقسام نمی‌پذیرد. حاصل آنکه در اندیشه علامه طباطبایی، نظر دینی و نظر فلسفی در مسئله وحدت حقه حقیقه حق تعالی تطابق دارند و قرآن و حدیث و فلسفه در ارائه و تثبیت این

مسئله توافق دارند؛ گرچه بیان‌ها، متفاوت و شواهد، متعدد و دلایل، گوناگون باشد.



## منابع و مأخذ

- \* قرآن کریم.
- \* نهج البلاغه.
۱. آمدی، عبدالواحد بن محمد تیمی آمدی؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ چ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۶۶.
  ۲. حلی، علی بن یوسف بن علی بن مطهر؛ العدد القویة؛ چ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
  ۳. داماد، میر محمد باقر و سید احمد علوی؛ تقویم الایمان و شرحه کشف الحقائق؛ مقدمه و تحقیق علی اوجبی؛ چ اول، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۶.
  ۴. رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن؛ مجموعه رسائل و مقالات فلسفی؛ مقدمه و تصحیح غلامحسین رضانزاد (نوشین)؛ چ اول، تهران: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۷.
  ۵. سبزواری، حکیم ملا هادی؛ التعليقات علی الشواهد الربوبية؛ تصحیح و تعليق سيد جلال الدين آشتیانی؛ چ دوم، مشهد: المركز الجامعی للنشر، ۱۳۶۰.
  ۶. —؛ شرح المنظومة؛ تصحیح و تعليق حسن حسن زاده آملی؛ چ اول، تهران: نشر ناب، ۱۳۶۹-۱۳۷۹.
  ۷. شیرازی، صدر المتألهین؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة؛ چ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
  ۸. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی؛ التوحید؛ چ دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۵۷.
  ۹. —؛ الخصال؛ چ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
  ۱۰. طباطبایی، علامه سید محمد حسین؛ الرسائل التوحیدیة؛ طبع سوم، قم:



- مؤسسة نشر إسلامی تابعة جامعه مدرسين، ۱۴۲۵ق.
۱۱. — الميزان في تفسير القرآن؛ چ پنجم، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ۱۴۱۷ق.
  ۱۲. — بداية الحكمة؛ تحقيق و تعليق عباس على سبزواری؛ طبع هفدهم، قم: مؤسسه نشر إسلامی تابع جامعه مدرسين، ۱۴۲۰ق.
  ۱۳. — شيعه؛ چ پنجم، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ايران، ۱۳۸۵.
  ۱۴. — على و الفلسفة الالهية: الانسان و العقيدة؛ طبع اول، قم: مكتبه فدک، ۱۴۲۶ق.
  ۱۵. — نهاية الحكمة؛ تحقيق و تعليق عباس على زارعی سبزواری؛ طبع پانزدهم، قم: مؤسسه نشر إسلامی تابع جامعه مدرسين، ۱۴۲۰ق.
  ۱۶. — «المقالة في اثبات واجب الوجود بالذات عز اسمه و اسمائه و صفاته و مايلحق بذلك»؛ در يادنامه علامه طباطبایي، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، چ صبح امروز، ۱۳۶۲.
  ۱۷. طبرسي، احمد بن علي؛ احتجاج؛ مشهد: نشر مرتضى، ۱۴۰۳ق.
  ۱۸. نوري، ميرزا حسين؛ مستدرک الوسائل؛ چ اول، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی